

تهیه و تنظیم: مهندس اکبر شیرزاده



بخش سوم

پژوهشی در فن پارچه بافی

در ایران دوران قاجاریه

در حالی که اروپا، مراحل صنعت و هنر را پشت سر می گذاشت و موفق به اکتشاف و اختراع ماشین آلات ریسندگی و بافندگی می شد، سردمداران ایران در فکر گرفتن رشوه و هدیه و... از سایر کشورها بودند و تنها مسأله ای که برای آنها اهمیت نداشت؛ مردم و صنعت مملکت بود.

در اروپا اولین ماشین برای بافتن پارچه های ابریشمی و حریرهای گلدار و شکل دار که قبلاً در ایران به وسیله دستگاه های دستی بافته می شد، ماشین بافندگی درابوی (DRAWBOY) بود این روش بافندگی در قرن پانزدهم در فرانسه و هلند به وجود آمد و هر ماشین به وسیله ۲ نفر کارگر اداره می شد که یکی در بالا و دیگری در جلو ماشین کار بافت را هماهنگ و پیش می بردند. ماشین درابوی با استفاده از روش ایرانیان برای بالا بردن و پائین آوردن وردها با ریسمان هایی که نخ تار را کنترل می کردند؛ ابداع شد و سرعت بافت پارچه را به چندین برابر ترقی داد.



تصویر یک کارگاه مجهز به دستگاه بافندگی دستی در اصفهان

تا آن زمان با استفاده از روشی که غیاث الدین یزدی در ایران استفاده کرده بود، حرکت نخ های تار را با اعداد نقش کرده و برای هر یک از پودها اعدادی را





عباس میرزا تنها فرد قاجار است که به فکر تولید صنعت پارچه افتاد و خود را در مقابل اروپائیان برای احیای صنعت بافندگی مسئول می‌دانست و چون به اشتغال و به کارگیری کارگران بی‌کار ایرانی علاقه‌مند بود، تمهیداتی به کار گرفت تا این صنعت احیاء شود.

در انتخاب تار قرار داده بود و کارگر نقشه خوان اعداد را می‌گفت و کارگران بالای ماشین گوشواره‌های نخ را حرکت می‌دادند و پارچه‌های شکل‌دار را می‌بافتند. کم‌کم این نقشه چوب‌ها در اروپا ارائه شد و برادران راول با استفاده از کاغذ شطرنجی آن‌را به صورت نقشه‌های شطرنجی در آوردند و به دنیای بافندگی ارائه نمودند.

مسئله رنگرزی ابریشم و به دست

آوردن رنگ‌های

ثابت و دندانه دادن

فن بسیار پیچیده

بود که فقط در

ایران و به دست

هنرمندان ایرانی

اجرا می‌شد

که در هیچ

کتابی آنها را



توضیح نداده بودند و به صورت راز، توسط پدر به پسر منتقل می‌شد و چنانچه فقط این نوع رنگرزی را معتبر می‌دانستند. اما با پیدایش ماشین بافندگی، تولید ابریشم و پارچه‌های گلدار و نقش پارچه مانند سایر اعمال توسط کارگر انجام می‌شد. کارگر بافنده همچنین باید طرح و رنگ را تهیه و انتخاب می‌نمود و نخ را شخصاً رنگ می‌کرد. به علت تقاضای روزافزون پارچه‌های حریر فانتزی و زیبا و پیدایش سالن‌های مد و زیبایی، وسیله‌های مکانیکی تکمیل کننده ماشین بافندگی باید ساخته می‌شد تا بافنده از کار زیاد آسوده شود و تولید افزایش پیدا نماید. چون این تحولات در دوران زمامداری عباس میرزا و محمدشاه سیر تکاملی را انجام داده و اروپا به سرعت خود را مجهز به تکامل صنعت تولید پارچه می‌نمود پس از بررسی این دو شخصیت ادامه راه تکامل را پیش می‌گیریم.

عباس میرزا

سرهنگ درو ویل که در عهد فتحعلی‌شاه به ایران آمده بود می‌نویسد "عباس میرزا به این نتیجه رسیده بود که تئوری، بدون عمل پوچ و بی‌فایده است از این رو شخصاً به تیراندازی با تفنگ و اجرای مواد نظام‌نامه پیاده نظام ارتش فرانسه پرداخت و به کمک افسران وابسته به سفارت فرانسه، قریب دو سال از وقت خود را صرف مطالعه مانور نظام و توپخانه نمود. عباس میرزا حتی از بررسی در جزئیات ساختمان سربازخانه‌ها، وزارتخانه‌ها و کارگاه‌های اسلحه‌سازی، باروت کوبی و توپ‌ریزی که به دست افسران فرانسوی بنا شد نیز غافل نمی‌ماند. (سفرنامه درو ویل - ترجمه جواد محبی - صفحه ۱۶۵)"

در میان شاهزادگان قاجار، عباس میرزا از لحاظ ارزش نظامی فردی ممتاز بود و به احتمال قوی اگر فتحعلی‌شاه به تقاضای مکرر او در ارسال پول و اسلحه توجه می‌کرد، در جنگ با دشمنان ایران، پیروزی‌های متعددی کسب می‌کرد. در هر حال تلاش‌های این مرد و مساعی آن حتی بر فتحعلی‌شاه پوشیده نماند و چون از مرگ این شاهزاده مبارز، آگاهی یافت به پاس خدمات وی،

فرزندش محمد میرزا را به ولیعهدی برگزید.

عباس میرزا قسمت عمده عمر خود را در جنگ گذرانید و پیوسته از خود لیاقت و شجاعت نشان داد. وی در اصلاح نیروی نظامی ایران به وسیله معلمین خارجی بسیار کوشید، دانشجویان را برای تحصیل به اروپا فرستاد، چاپخانه تأسیس کرد، کارخانه باروت کوبی، توپ‌ریزی، اسلحه سازی و ماهوت بافی را برای اولین بار در ایران ایجاد نمود و در زمان او و پدرش تماس با اروپا آغاز گردید و ادبیات فارسی رو به ترقی نهاد.

عباس میرزا تنها فرد قاجار است که به فکر تولید صنعت پارچه افتاد و خود را در مقابل اروپائیان برای احیای صنعت بافندگی مسئول می‌دانست و چون به اشتغال و به کارگیری کارگران بی‌کار ایرانی علاقه‌مند بود، تمهیداتی به کار گرفت تا این صنعت احیاء شود اما عمرش کفاف نتیجه‌گیری این عمل را نداد. وی جرقه ای بود برای فعالیت فکری سردمداران.

محمدشاه

زمان که خبر قوت فتحعلی‌شاه به تبریز رسید، در ششم رجب ۱۲۵۰ ولیعهد به تخت پادشاهی جلوس کرد و با کمک میرزا ابوالقاسم فراهانی - قائم‌مقام ثانی - و مساعدت سفرای انگلیس و روس، شاه آذربایجان عازم تهران شد. قبل از رسیدن شاه به تهران بعضی از اعمام او نظیر فرمانفرما، ظل السلطان و شجاع السلطنه داعیه سلطنت داشتند ولی همین که دیدند شاه جوان با سپاهی که فرماندهی آن بر عهده کاپیتان لیندسی انگلیسی است راهی تهران شده، دیر یا زود یکی بعد از دیگری سر تسلیم فرو آوردند (تاریخ اجتماعی ایران - مرتضی راوندی - صفحه ۵۰۱)

شاه پس از ورود به تهران، قائم مقام را به صدارت برگزید و این مرد که از بی‌کفایتی شاه خیر داشت، حسن تدبیر مدعیان سلطنت را از میان برداشت و برای آنکه به وضع مالی مملکت سر و صورتی بدهد، مانع اسراف و تبذیرهای درباری را گرفت و با این اقدامات عده‌ای را به دشمنی خود برانگیخت، مخالفان به کمک حاج میرزا آقاسی - معلم شاه - از غرور و استبداد صدراعظم سخن‌ها گفتند و شاه ضعیف النفس و بی‌تدبیر را بر آن داشتند که دوست واقعی و خدمتگزار مسلم خود را در سال ۱۲۵۱ در باغ گلستان به دست دژخیمان خفه کند. قائم مقام ثانی فرزند میرزا بزرگ قائم مقام اول بود و با یکی از دختران فتحعلی‌شاه که خواهر تنی عباس میرزا بود، ازدواج کرده بود. پس از قتل قائم مقام، محمدشاه





در حالی که ایران در دستان میرزا آقاسی رنج می‌برد و مشکلات مالی مردم روز به روز بیشتر می‌شد؛ اروپائیان تولید ابریشم گلدار و زیبا را جایگزین پارچه‌های هزار ساله حریر که در نوع خود بی‌نظیر بودند، نمودند. نکته عجیب این است که گردانندگان اقتصاد ایران برای این عمل تدبیری نیندیشیدند

شد. این شخص علاوه بر نادانی بسیار متعصب بود. خط مشی و روش او نسبت به بیگانگان عبارت از یک سوء ظن شدید و عمیق بوده است. (حاجی میرزا آقاسی در کشتن و تحریک محمدشاه بسیار موثر بود). حاجی میرزا آقاسی، رتبه خود را بالاتر از این می‌دانست که کسی او را وزیر بخواند و دولت‌های خارجی چون این مطلب را دانستند وی را شخص اول ایران خطاب کردند و حاجی اول کسی بود که مخاطب به این لقب شده بود. (ناسخ التواریخ- جلد دوم- صفحه ۴۱)

مرگ محمد شاه

با مرگ محمدشاه، دستگاه نیمه استوار دولت در هم فرو ریخت و میراثی که باقی گذاشت؛ خزانه خالی، بی‌سر و سامانی دستگاه دولت و آشفتگی سرتاسر کشور بود (به جز خطه آذربایجان که به دست وزیر نظام، دارای نظم و ثبات بود) به علاوه ناتوانی حکومت و مداخله روس و انگلیس در امور کشور به حد اکثر رسیده بود و شاه و وزیر دستخوش این مشکلات بودند. محمدشاه نه سلامت عقل داشت و نه مزاجی تندرست و به وزیرش ارادت خاصی داشت. حاجی میرزا آقاسی در فن حکومت‌داری، ناشایست و جاه طلب بود.

سایکس در تاریخ خود از قول راولینسون درباره او می‌نویسد " حاجی میرزا آقاسی که مدت ۱۳ سال حکمران و فرمانروای حقیقی ایران بود؛ کاملاً از سیاستمداری و فنون نظامی بی‌خبر بود و در عین حال به قدری خود بین و مغرور بود که حاضر نبود از کسی تعلیماتی را قبول کند. به‌علاوه آنقدر حسود بود که ممکن نبود شخصی را برای معاونت و همکاری او اختیار نمود. در تکلم احتیاط و رعایت ادب نمی‌کرد، در رفتار و کردار بسیار گستاخ بود و بی پروا در حرکات و عاداتش تبلی و کاهلی کاملاً مشهود بود. وی خزانه کشور را به ورشکستگی و کشور را به مرحله انقلاب

دستگاه خود توسط کارگران ناراضی که از این اختراع بیکار شده بودند، مورد ضرب و شتم قرار گرفت و در رودخانه پرتاب نمودند. ابتدا تصور کردند که وی در رودخانه غرق شده اما وی نجات یافت و به تحقیق و تکمیل بیشتر کار ادامه داد به طوری که در نمایشگاه سال بعد موفق به دریافت جایزه شد و در سال ۱۸۳۴ میلادی در فرانسه درگذشت.

در حالی که ایران در دستان میرزا آقاسی رنج می‌برد و مشکلات مالی مردم روز به روز بیشتر می‌شد؛ اروپائیان تولید ابریشم گلدار و زیبا را جایگزین پارچه‌های هزار ساله حریر که در نوع خود بی‌نظیر بودند، نکته عجیب این است که گردانندگان اقتصاد ایران برای این عمل تدبیری نیندیشیدند و حتی باعث تشدید ناراحتی تولیدکنندگان داخلی با واردات محصولات خارجی شدند و چنان در این امر افراط شد که کلیه منازل اشرافی از پرده های حریر ساخت اروپا تزئین شد.

میرزا آقاسی و شخصیت او

از نظر نویسندگان تاریخ، میرزا آقاسی بسیار متفاوت معرفی شده است که چند نمونه آن را بررسی می‌نمایم. در کتاب صدرالتواریخ تألیف محمد اعتمادالسلطنه نوشته شده است: "جناب حاجی میرزا آقاسی شخص اول فرزند میرزا مسلم ایروانی است که از نجبای عصر و فضلالی شهر به‌شمار می‌آمد. پس از آنکه در خدمت پدرش تا چهارده سالگی به‌سر برد با اینکه اقربا و خویشاوندان او صاحب حکومت بودند برای تحصیل کمال، عازم عتبات عالیات شد و نزد ملا عبدالصمد همدانی دانش آموخت و مدتی در خدمت وی به تحصیل علم متداوله و تکمیل نفس مشغول شد و در فقه، اصول، حکمت طبیعی و الهی، علوم غریبه و ریاضی، از یمن برکت این استاد، بهره‌مند شد.

پس از آنکه اعراب کربلا را خراب کردند. ملا عبدالصمد به فیض شهادت نائل آمد و جناب حاجی به آذربایجان که وطن مآلوف او بود، بازگشت. نایب السلطنه عباس میرزا او را در مجلس خود جلوس داد و جناب حاجی در آن دستگاه به تعلیم محمدشاه پرداخت.

در کتاب تاریخ ایران- تألیف ژنرال سرپرسی سایکس- ترجمه فخر داعی- جلد دوم- ص ۵۱۳ - عنوان شده "به دستور محمد شاه، وزیر فداکار (منظور میرزا ابوالقاسم قائم مقام) کشته شد و حاجی میرزا آقاسی که معلم سرخانه بود به جای او به صدارت منصوب

صدارت را به حاج میرزا آقاسی - فردی ساده لوح و بی اطلاع از مملکت‌داری- سپرد. (تاریخ اجتماعی ایران- مرتضی راوندی- صفحه ۵۰۲)

فریزر در جلد دوم سفرنامه خود در مورد محمدشاه می‌نویسد: " شاهزاده محمد میرزا بزرگترین فرزند مرحوم نایب السلطنه و با استعدادترین اولاد فتحعلی‌شاه می‌باشد. هم از حیث اخلاق و پاکدامنی هم از حیث زندگانی خصوصی این شاهزاده مردی خدانشناس و به انجام وظائف خود آشناست و هنوز دامن او به هیچ نوع از فساد اخلاق آلوده نشده و مدام مایل به اجرای عدالت و حکمرانی صحیح می‌باشد. در هوش و ذکاوت شاید درجه اول نباشد ولی در میان بستگان خود در استعداد و لیاقت به همه ایشان برتری دارد و در امور لشگری می‌تواند ادعا نماید که یگانه و منحصر به فرد است. وقتی که از روی مقیاس ایرانی و از ایل قاجار بودن قیاس داده شود این شخص از هر حیث در ایران، نادر می‌باشد و امیدواری زیادی است که شاه شود. در ظاهر و رفتار این شاهزاده عاملی پیداست که او را به خوبی معرفی می‌نماید. اندام وی اندکی تنومند و چهارشانه است و قیافه عبوس دارد، در محاوره تند است ولی آهنگ صدای او زنده نیست بلکه مطبوع است. من این شخص را موقر و خوش سیما و عاری از هر نوع تکبر یافتیم. تشریفات چادر شاهزاده بسیار ساده است و لباس شاهزاده هم خیلی ساده می‌نمود. محمدشاه پس از دو سال فوت عباس میرزا ولیعهد ۱۲۴۹ مطابق ۱۸۳۳ به تهران احضار شد." (نقل از کتاب محمود محمود- صفحه ۳۴۴ - جلد ۱) - روابط سیاسی ایران و انگلیس.

به‌وجود آمدن ماشین‌آلات نساجی در سال ۱۴۵۵ میلادی

ریسندگی ابریشم در انگلستان معمول بود و در سال ۱۴۸۰ میلادی تهیه پارچه‌های ابریشمی توسط ایتالیایی‌ها به فرانسه معرفی شد. در سال ۱۵۱۰ میلادی، بافندگی پارچه میلی و شکل‌دار توسط شخصی به نام توماس شدون در انگلستان معرفی شد. در سال ۱۶۶۲ میلادی در فرانسه فردی به‌نام گوئل پارچه‌های معروف شکل‌دار میلی را تهیه نمود. در سال ۱۷۲۸ میلادی، فالتون یک سری کارت به کار برد که کارت‌ها روی یک مکعب مستطیل (که اساس کار بعدها در دستگاه بالا برنده ژاکارد استفاده شد) کار می‌کردند و این روش کنترل سوزن‌ها را انجام می‌داد. در سال ۱۸۰۱ میلادی، ژوزف ماری ژاکارد اولین ماشین خود را تکمیل کرد و یک مدال در نمایشگاه پاریس دریافت نمود. وی پس از معرفی



سلیقه مردم با پارچه‌های وارداتی تغییر کرده بود و دیگر صادراتی برای بافندگان ایرانی باقی نمانده بود و اغلب صنعتگران دیگر درآمدی نداشتند. در مقابل، واردات پارچه و جایگزینی با محصولات ایرانی از روسیه، انگلیس و فرانسه اعم از پارچه‌های پشمی، حریر، پارچه‌های پنبه‌ای ارزان قیمت و ساده هندی، بازار کشور را اشباع کرده بود.

سوق داد. در زمان وی موجب قشونی معمولاً ۳ تا ۵ سال عقب افتاده بود و سواره نظام عشایری تقریباً از بین رفته بود." (مرتضی راوندی - تاریخ اجتماعی ایران - صفحه ۵۰۳)

محمدشاه در ششم ماه شوال ۱۲۴۶ هجری قمری (چهارم سپتامبر ۱۸۴۸) درگذشت تا این خبر به حاجی میرزا آقاسی رسید. از ترس مردم حتی نتوانست در تشییع جنازه شاه شرکت کند و خود را پنهان کرده و بعد از مدتی آوارگی در آستانه حضرت عبدالعظیم متحصن شد تا در ذیحجه ۱۲۶۴ عازم عتبات شد و در آنجا مسکن گزید و سال ۱۲۶۵ در گذشت.

در آخر صفر ۱۲۵۱ هجری قمری وزارت حاجی میرزا آقاسی اعلام شد و از سال ۱۲۵۲ شروع به کار کرد و تا ربع آخر سال ۱۲۶۴ به وزارت مشغول بود. آخرین خدمت او به دولت انگلیس اجازه نامه رسمی برای ورود کشتی های جنگی دولت انگلیس به خلیج فارس بود. برای جلوگیری از حمل و نقل غلام و کنیز، به سرهنگ فرانت - نماینده رسمی دولت در برابر ایران - اجازه داده شد و اعمال دولت انگلیس همین اجازه را مستمسک قرار داده در خلیج فارس نفوذ پیدا کردند و نتوانستند تمام شیوخ اعراب را در سواحل خلیج فارس تحت نفوذ خود قرار دهند اما میرزا تقی خان امیرکبیر مانع انجام این کار شد.

بدترین نوع فساد و خیانت میرزا آقاسی، انتساب اقوام، همشهری‌ها و وابستگان خود را در رأس کارها بود که همگی آنها نسب به خود میرزا آقاسی بسیار شوروتر، مفسدتر و بی‌رحم‌تر بودند و در زمانی که مردم تظلم‌خواهی می‌کردند و نزد حاجی میرزا آقاسی می‌رفتند به آنها پرخاش می‌کرد و می‌گفت: من بهترین اشخاص را برای شما انتخاب نموده ام! و شاکي را به جای خائن تئيبه و آزار می‌کرد و چنان نسق گرفته بود که مردم جرأت اعتراض نداشتند. حال باید توجه کرد که در چنین محیط رعب و ترس و فساد چگونه مردم، هنرمندان و صنعتگران



می‌توانستند به امر تولید و کار و پیشه خود ادامه دهند؟ زیرا هر کدام به نوعی اذیت و آزار می‌شدند و دست از کار می‌کشیدند و ملل خارجه که مشتاقانه نظاره گر بودند حداکثر استفاده از این محیط و روابط آن را بهره برداری نموده و بازارها و کسب ایران را به قهقرا می‌بردند. آنان اجناس خود را با خوار و بار و ته مانده طلا و نقره و عتیقه جات ایرانی تعویض می‌کردند، موزه های خود را تزئین می‌دادند و با دادن رشوه به عمال و نزدیکان میرزا آقاسی، تمام نظم امور مملکت را در دست داشتند و جنایات خود را یکی پس از دیگری انجام می‌دادند.

حاجی میرزا آقاسی که قریب چهارده سال شخص اول مملکت ایران نامیده میشد (شاه بازیچه دست وی بود). میرزا عباس، پدرش میرزا مسلم از اهل ایروان است. تولد او در ایروان بوده وقتی که به سن رشد می‌رسد به عتبات رفته مدتی در آنجا تحصیل کرده و بعد به آذربایجان آمد. عباس میرزا نایب السلطنه او را برای معلمی تعیین کرده که شاهزاده محمد میرزا را که بعدها بنام محمدشاه معرفی شد تعلیم دهد. از اینجا یک نوع آشنایی و الفت بین میرزا عباس و محمد میرزا پیدا میشود. در سال ۱۲۵۱ هجری قمری که میرزا ابوالقاسم قائم مقام به دسیسه میرزا آقاسی به قتل میرسد، این میرزا عباس معلم سرخانه، به نام حاجی میرزا آقاسی به صدارت ایران رسید.

در سال ۱۲۵۳ که محمدشاه برای تسخیر هرات به خراسان رفت حاجی میرزا آقاسی نیز همراه شاه بود که یکی از علل مهم عدم موفقیت شاه، تعلل و تسامح میرزا آقاسی بود که نمی‌توانست در کارهای

بزرگ و مهم تصمیم بگیرد و همین تزلزل فکری وی باعث شد که اتحاد و یگانگی بین سرداران شاه وجود نداشته باشد و محاصره هرات آنقدر به طول انجامید که اهالی شهر جرات پیدا کردند بر پایداری خود بیفزایند و دشمنان خارجی هم فرصت پیدا کردند و مهمات به اهل شهر رسانند.

محمدشاه تحت تعلیم عباس میرزا پدر خود به مرد نظامی تبدیل شده بود و در جنگ‌های قفقاز نیز خود از رشادت‌ها نشان داده بود و در زمان عباس میرزا، مأمور فتح هرات شده بود، اگر حاجی میرزا آقاسی در اردوی شاه نبود قطعاً محاصره آنقدر به طول نمی‌انجامید و لی این صدراعظم نالایق به قدری در کارها امروز و فردا کرد تا دولت انگلیس به دولت ایران اولتیمات داد که از محاصره هرات دست بردارد.

مرحوم فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب جام جم از حاجی میرزا آقاسی شکایت می‌کند و در واقع از سوءتدبیر و خبط و خطای او اظهار کراهت می‌نماید. حاجی میرزا آقاسی، معلم سرخانه، بی اطلاع از اصول مملکت‌داری و عاری از هر نوع معلومات بود. برای آن که قضوتی در مورد صنایع نساجی دوره محمدشاه قاجار به عمل آید؛ باید وضعیت آن زمان را مدنظر داشت. از یک طرف تزار روسیه با قدرت‌نمایی و انعقاد قراردادهای ننگین با ایران، شمال کشور را تهدید می‌نمود. در جنوب، انگلیس جزیره خارک را تصرف و اهواز را تهدید می‌نمود، از سوی دیگر حاکم هرات در مقابل محاصره قوای ایران پایداری می‌کرد و دولت فرانسه توسط ناپلئون بناپارت رابطه‌ای دوگانه با ایران و روسیه داشت که در نهایت ایران را رها کرد و از روسیه پشتیبانی نمود. در این شرایط، سیل فرآورده‌های کشورهای فوق‌الذکر به طرف ایران سرازیر بود و چون پارچه بافی در آن کشورها به حد اعلائی خود رسیده بود و توسط ماشین‌آلات جدید با سرعت زیاد و قیمت ارزان تولید می‌شد، صنایع دستی ایران در مقابل این واردات هیچ‌گونه توان مقابله‌ای نداشت و به تدریج کارگاه‌ها یکی پس از دیگری به تعطیلی کشیده شدند زیرا سلیقه مردم با پارچه‌های وارداتی تغییر کرده بود و دیگر صادراتی برای بافندگان ایرانی باقی نمانده بود و اغلب صنعتگران دیگر درآمدی نداشتند. در مقابل، واردات پارچه و جایگزینی با محصولات ایرانی از روسیه، انگلیس و فرانسه اعم از پارچه‌های پشمی، حریر، پارچه‌های پنبه‌ای ارزان قیمت و ساده هندی، بازار کشور را اشباع کرده بود. در این زمان درباریان ایران و دولت به این غائله کمک کرده و با سودجویی‌های خود و گرفتن





با پیدایش ماشین بافندگی، تولید ابریشم و پارچه‌های گلدار و نقشی پارچه مانند سایر اعمال توسط کارگر انجام می‌شد. کارگر بافنده همچنین باید طرح و رنگ را تهیه و انتخاب می‌نمود و نخ را شخصاً رنگ می‌کرد.

کشور محسوب می‌شد، مخالف با مصالح ملی بوده است. کاردار سفارت انگلیس ضمن ارائه گزارشی به وزارت خارجه انگلستان نوشت "در ملاقات خصوصی با مهدعلیا، او به من اطمینان داد که دائماً به شاه تلقین خواهد کرد که نظریات و راهنمائی‌های انگلیسی‌ها را بپذیرد." (اسناد وزارت خارجه انگلیس)

در جلد سوم کتاب منتظم ناصری نوشته مادام گلساز فرانسوی نوشته شد که "قدرت و نفوذ این زن به اندازه‌های زیاد و با اهمیت بود که در دوران فترت پس از مرگ محمدشاه و پیش از سلطنت ناصرالدین شاه از تبریز به تهران در رأس شورایی قرار گرفت که کشور را اداره می‌کرد." مادام گلساز فرانسوی، همسر حاج عباس شیرازی بود که به دین اسلام مشرف شده و به‌عنوان مترجم در دربار حضور داشت. زمانی که محمدشاه قاجار در تبریز بود زنان اندرونی با گل‌های مصنوعی فرنگی آشنا شدند و تصمیم گرفتند که حاجی عباس شیرازی نقاش را برای فراگرفتن این هنر به فرنگ بفرستند. این مرد در پاریس برای فراگرفتن این هنر تلاش کرد و چون انگشتانش برای انجام این کار ظریف مناسب نبود با موافقت دربار یکی از خانم‌های گل‌ساز فرانسوی را با خود به ایران آورد و پس از گرویدن به دین اسلام با وی ازدواج کرد و به‌زودی دریافت که این خانم در آواز، قلاب‌دوزی، خیاطی و آشپزی بسیار توانمند است. این بانوی فرانسوی پس از ورود به ایران، زبان فارسی را به‌خوبی فرا گرفت، از چادر و روبنده استفاده کرد و مورد عنایت مهدعلیا قرار گرفت تا جایی که در دسیسه‌های دربار پیرامون قتل امیرکبیر نیز حضور داشت.

مهدعلیا روابط پنهانی پیدا می‌کند و حاج میرزا آقاسی صدراعظم وقت که از این مطلع می‌شود؛ برای آنکه پرده عفاف حرم شاه از بین نرود، در انتظار فرصت مناسب می‌ماند تا این که روزی به او خبر می‌رسد که میرزا آقاخان، شب‌ها با لباس میدل از سفارت انگلیس بیرون می‌آید. حاجی در اطراف سفارت مأمورانی قرار می‌دهد تا یک شب میرزا آقاخان نوری را در حین خروج از سفارت دستگیر کرده و به‌حضور او ببرند.



فردای آن روز میرزا آقاخان را به جرم جاسوسی فلک کرده و سپس به کاشان تبعید می‌نماید. از نوشته‌های تاریخی و سیاسی داخلی و خارجی چنین برمی‌آید که مهد علیا - مادر ناصرالدین شاه - یکی از طرفداران سرسخت سیاست انگلیس در ایران بوده و شخصیت و نفوذ فوق‌العاده‌ای را که در دربار داشته در حفظ منافع و خواسته‌های انگلیس به کار می‌برد. اگرچه ممکن است این خدمت را به منظور جلب حمایت انگلستان و حفظ خاندان قاجار انجام می‌داد اما به‌ر حال وجود چنین فردی در درباری که منشأ و مرکز قدرت‌ها و تصمیمات

رشوه، از منابع و منافع ملت چشم‌پوشی کرده و فقر و فلاکت را در جامعه اشاعه می‌دادند و کوچکترین توجهی به کارگران و هنرمندان ایرانی نداشتند. دولت انگلیس و تجار آن در برابر واردات کالاهای خود، کلیه خواربار و رزق مردم ایران را چپاول می‌کردند و بیشترین خرید آنها نخودچی بود داده، گز اصفهان، برگه هلو، برگه زردآلو و کلیه خواربار مرغوب ایران بود.

همسران محمدشاه

۱- مهدعلیا: نامش ملک‌جهان خانم ملقب به مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه، دختر قاسم خان اعتمادالدوله قاجار قوئلو و بیگم‌جان خانم دختر فتحعلی‌شاه بود که در فتنه‌گری، بد ذاتی، بلندپروازی، ولخرجی و لجاجت ماندنی نداشت! وی از محمدشاه دو فرزند داشت که فرزند بزرگتر ناصرالدین شاه (متولد ۶ صفر ۱۲۴۷) و دیگری ملک‌زاده عزت‌الدوله بود که بعدها با میرزا تقی خان امیرکبیر ازدواج کرد.

عباس میرزا، پسر دوم محمدشاه ملقب به ملک آرا و نایب السلطنه، برادر کوچکتر ناصرالدین شاه بود. محمدشاه این فرزند را به‌اندازه‌های دوست داشت که نام پدر خود عباس میرزا و لقب وی نایب السلطنه را به او داد. زمانی که محمدشاه در قصر محمدیه تجریش، جان سپرد عباس میرزا قریب به ۹ سال و چند ماه داشت و تحت مراقبت رضا قلی‌خان هدایت - ملقب به لاله باشی در تهران به‌سر می‌برد.

۲- مادر عباس میرزا، ملک آراه خدیجه خانم نام داشته و خواهر یحیی خان چهریقی بود که مدعی رسانیدن نسبت به خلفای بنی عباس بودند وی به شیخ طاهها پدر شیخ عبدالهی معروف ارادات داشت. شاه هم صوفی منش بود و شاید به‌علت نفوذ همین زوجه خویش به شیخ طاهها احترام می‌گذاشت و هر سال تحف و هدایائی برای او می‌فرستاد.

میرزا آقا خان نوری و مهدعلیا روابط بسیار نزدیکی با هم داشتند به‌طوری که در توطئه قتل امیرکبیر همکاری داشته و حسن روابط آنها به حدی بود که برخی از مورخین از آن روابط نامشروع سخن‌ها گفته اند. میرزا آقاخان نوری با سفارت انگلیس رفت و آمد داشت که به اتهام جاسوسی به نفع آنها، توسط حاج میرزا آقاسی با ۲۰ ضربه شلاق تنبیه شده بود. در زمان بیماری محمدشاه، میرزا آقاخان نوری با